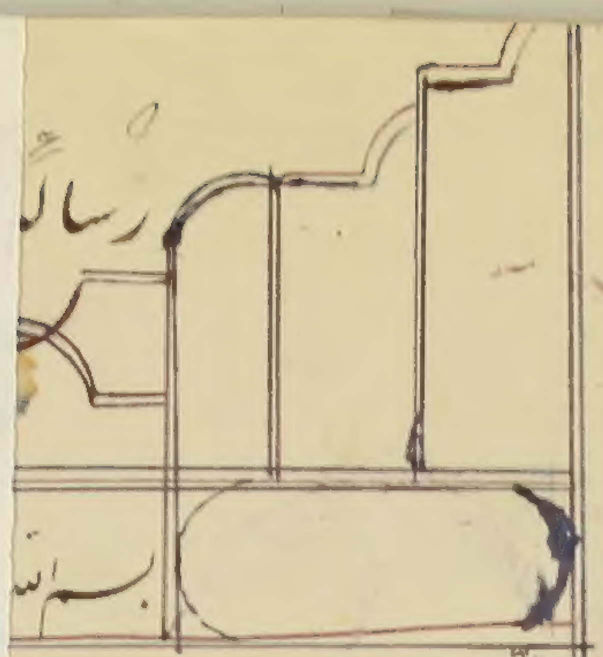
دولت نمای او گذر ساخت که عبرت جهان گشت کجا اندان هوا پرستان غافل که عنان نفس
اماره را در میدان مخالفت فرو گذاشتند و تقدیم فرمان شیطان را بر امر حق روا داشتند
کجا اند آن فاجران جاهل که از شراب غرور دنیا مست و مغرور گشتند و از دنائت همت بلذات
مکدر این ویرانه مردار مسرور گشتند و نقد سرمایه عمر عزیز را بر سر این خاکدان تیره در باختند
و از غفلت و امال کاذبه بکتاب سعادت ابدی نپرداختند **مناجات** ای داننده رازهای نهانی
وای پیدا کننده گنجهای حقایق معانی ای علیمی که مکنونات سرایر و ضمایر همه دانی ای کریمی که بفیض
رشحه از دریای جود جبر کسر همه توانی الهی چنانچه بکلید عنایت در خزانه رحمت گشادی و بمقتضای
جود تاج وجود بر سر ما نهادی و بکمال فضلت قفل محبت دنیای غدار بعنایت لا علت از
دلهای این سرگشتگان تیه غفلت بردار و در نفس آخر نظر رحمت که حضور لطف صاحب ولایت مخصوص
است از حال ما دریغ مدار چنانچه فرموده یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی فلا تخف
عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه
ان له حبل بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد ظمأ تخاله فی الحلاوة العسلا
الهی حرمان روت بر بضاعت ایمان ما مگمار الهی در شب وحشت گور رشحه عفو از فیض سحاب کرم بر ما
و پناه ما گردان در روز نشور امید ما بشوم قبایح افعال ما سیاه مگردان یا اکرم المسئولین
و یا رجاء المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین تمت

رساله درویشیه

بسمه



رساله ...

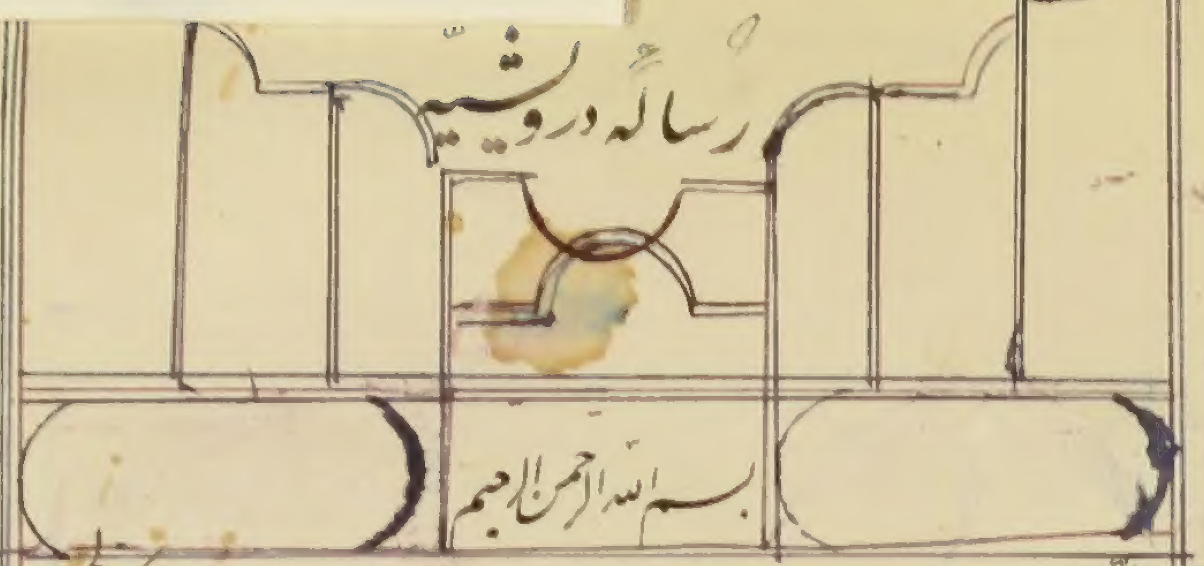
بسم الله ...

الحمد لله حق حمده و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آ...
یا ایها الناس قد جائتکم موعظة من ...
للمؤمنین حضرت عزت عز شانه میفرماید که ...
... دلهای مؤمنان فرستادیم تا هر آیتی از آیات کلام الله و هر حدیث از لطایف اخبار
اهل بیت او شفای مرضی از امراض معنوی و مزیل سقمی از اسقام قلبی و سری و روحی گردد چون مواد
امراض معنوی باطنی مختلف بود نتایج اخبار و آیات و آثار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سبب سعادت
گشت قوم دیگر را همان سخن سبب شقاوت آمد و از این جهت بود که صحبت رسول ص در وجود مبارک او
رحمت جهان و جهانیان بود بعضی را مضل و بعضی را هادی و بعضی را سبب هدایت ابدی و بعضی را سبب
شقاوت سرمدی چون ثلاثه ملعونه و اتباع ایشان و آنکه حضرت رسالت ص فرموده رب حسنة یعملها الرجل
لا یکون له سیئة اضر علیه منها و رب سیئة یعملها الرجل لا یکون له حسنة انفع له منها
اشارت بدین معنا است و این معنی نزد ارباب قلوب مقرر است که هر طاعت که آن سبب عجب و کبر و غرور
در یاگردد عین معصیت است و هر معصیتی که آن طالب را در مقام انحراف و استغفار و عذر گشته در حقیقت
طاعتی معتد است **ای عزیز** بدانکه حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است جوهری لطیف نورانی صحیح
که آن را روح خوانند و جوهری کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند و هر جوهری از این دو جوهر غذائی و
مرضی است و هر مرضی را دوائی خاص است چنانچه غذای بدن نان و آب است غذای دل و روح
ذکر و محبت و معرفت حق است و علامت مرض هر جوهری از این جواهر روحانی و جسمانی آنست که بسبب مواد

[illegible]

دولت نمای او که گذر ساخت که حیرت جهان گشت کجا اندان هواپرستان غافل که عنان نفس
اماره را در میدان مخالفت فرو گذاشتند و تقدیم فرمان شیطان را برامر حق روا داشتند
کجا اندآن فاجران جاهل که از شراب غفلت و دنیات مغرور گشتند واز دنائت همت بلذات
مکدر این ویرانه مردار سرور گشتند ونقد سرمایه عمر عزیز را برسر این خاکدان تیره در باختند
واز غفلت واآمال کاذبه باکتساب سعادت ابدی نپرداختند **مناجات** ای داننده رازهای نهانی
وای بینا کننده گنجهای حقایق معانی ای علیمی که مکنونات سرایر وخفایا برهمه دانی وای کریمی که
رشحه از دریای جود جبر که همه توانی الهی چنانچه بکلید عنایت درخزانه رحمت کشادی وبمقتضای
جود تاج وجود برسر ما نهادی بکمال فضلت قفل محبت دنیای غدار بعنایت لباعلت ازدلهای
این سرگشتگان تیه غفلت بردار ودرنفس آخر نظر رحمت که حضور لطف صاحب ولایت مخصوص
است از حال ما دریغ مدار چنانچه فرموده یا حارهمدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلاء یعرفنی طرفه واعرفه بعینه واسمه وما فعلا فانت خند الصراط معترضا فلا تخف
عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیهم
ان له حبل بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد ظمآن تخاله فی الحلاوة العسلا
الهی چه مان روت برضاعت ایمان ما مکار الهی وربت دخت کو رشحه عفو زفیض سحاب کرم برسر
و بیاد ماکردان در روز شور امید ما شوم قبایح افعال ما سیاه مکردان یا اکرم المسئولین
و یا رجا المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین تمت

رساله درویشیه



الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین **اما بعد** قال الله تبارک وتعالی
یا ایها الناس قد جائتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة
للمؤمنین حضرت حضرت عز شانه میفرماید که ما خداوندیم احکام آیات کلام مجید را بجهة شفای
علتهای مؤمنان فرستادیم تا هر آیتی از آیات کلام الله وهر حدیث از لطایف اخبار بجهة
داهل بیت او شفای مرضی از امراض معنوی ومزیل سقمی از اسقام قلبی وسری ودوحی گردد چون
امراض معنوی باطنی مختلف بود نتایج اخبار وآیات وآثار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سبب سعادت
گشت قوم دیگر را همان سبب شقاوت آمد واز این جهت بود که صحبت رسول ص ووجود مبارک او
سبب رحمت جهان وجهانیان بود بعضی را مضل وبعضی را هادی وبعضی را سبب هدایت ابدی وبعضی را
شقاوت سرمدی چون ثلاثه ملعونه واتباعهم وآنکه حضرت رسالت ص فرمود رب حسنة یعملها الرجل
لایکون له سیئة اضر علیه منها ورب سیئة یعملها الرجل لایکون له حسنة انفع له منها
اشارت بدین معنا است واین معنی نزد ارباب قلوب مقرر است که هر طاعت که آن سبب عجب وکبر وغرور
دریا کرد عین معصیت است وهر معصیتی که آن طالب را در مقام اعتراف واستغفارت وعذر کشد در حقیقت
طاعتی مقید است **ای عزیز** بدانکه حق جل وعلا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است جوهری لطیف نورانی
که آن را روح خوانند وجوهری کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند وهر جوهری از این دو جوهر غذائی صحیح
ومرضی است وهر مرضی را دوائی خاص است چنانچه غذای بدن نان وآب است غذای دل وروح
ذکر ومحبت ومعرفت حق است وعلامت مرض هر جوهری از این جواهر روحانی وجسمانی آنست که بسبب مواد

بسم هو

فایده از غذا متنفر شود و رغبت طعام وردی نماند همچنین نشان بیماری دل آنست که بواسطهٔ شواغل
دنیوی و لذات نفسانی و مألوفات جسمانی از لذات حلاوت ذکر و شوق و ذوق اسرار معرفت
و محبت حق محروم ماند و با ذکر حق انس نگیرد و اگر طاعتی کند یا نام حق بر زبان راند از سر رسم و عادت
باشد و از انوار روح و صفای مناجات حضرت عزت که از بوادی کرم بجانهای مخصوصان
عنایت ازلی که مقربان و صدیقان اند میرسد هیچ بهره نیابد و چنانچه بیماری تن را اسباب است
و دفع هر سببی از آن اسباب را دوائی خاص است که آثار طبایع و خواص آنرا جز طبیبان حاذق
ندانند که ابخار بیماریهای دل و روح را نیز اسبابیست و دفع هر سببی را از آن اسباب دوائی خاص
روحانی از انواع طاعات و اذکار و اصناف عبادات و اسرار که حقیقت آنرا جز حکمای دین که انبیا
و اولیا و مشایخ طریقت و علمای دین اند کسی نداند و چنانچه دردها را اگرچه همه دارو است مطلقا اما
بیمار را دوائی خاص مفید بود و داروی بیماری دیگر او را زیان دارد همچنین انواع طاعات
و عبادات اگرچه از روی طاعت همه حق است اما هر شخصی را در دفع بیماری دل بطاعتی
خاص احتیاج بود و از انواع طاعتی که منافی حال او بود فایده نیابد بلکه زیان آن بیشتر
از فایده بود و اسرار این دقایق جز حکمای دین از انبیا و اولیا کسی نداند چنین که اگر شخصی صفرا
غالب بود و او خواهد که بداروئی که محرق بلغم بود معالجه نماید هرگز شفا نیابد بلکه آن داروها سبب زیادتی
مادهٔ صفرا شود و بهلاکت انجامد و از اینجا بود که حضرت رسول صلعم با وجود جلالت ثواب تلاوت
قرآن فرمود که رب تال القرآن والقرآن یلعنه ابو سعید خدری راویست که حضرت رسول صلعم
فرمود کم من صایم یکون صومه وبالا علیه یوم القیمة وکم من غاز یکون غزوه تسلا

و اغلال

وبالا علیه یوم القیمة وکم من متصدق یکون صدقته وزکوته وبالا علیه یوم القیمة
قیل یا رسول الله ما افسد اعمالهم قال اکل الحرام ورؤیة المخلوقین و این عمل
باطلاق را مفتوح ابابست و الآن در حدیث شجرهٔ ملعونه آن طاغوت طوایفست از امة
در وقتی که گفت یکفینا کتاب الله دون عترته متابعت اهل حذاقت را از میان برداشت و حمل
در مطلق معالجه بمطلق ادویه گماشت و مردم را منغمس نمود از جهل مرکب و اتبع هوی کالانعام علی المنغمس
المحترز من التعصب والتقلید العزیز چون در آثار و اخبار که در افساد عمل وارد است سبب زوال
اخلاق بشری و تحول اوصاف بهیمی و سبعی و شیطانی نیک تأمل کنی ترا معلوم شود که بیشتر
عباداتی که عامهٔ خلق از سر رسم و عادت پیش گرفته اند اگر آن جمله را در میزان عدل نهند آن همه
سبب گرفتاری ایشان خواهد بود الا ما شاء الله و بجهت تحقیق این معنی بود که چون این آیه
نزول کرد که وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر گشت ایشان را از حضرت
جباری در مجمع فضای محشر آنچه در گمان ایشان نبود از حضرت رسالت صلعم سؤال کردند
از تفسیر این آیه فرمود که هی اعمال حسبوها حسنات فوجدوها فی کفة السیئات از اینجا باید
بقطع بدانی که طالب حق را از صحبت کاملی راه دیده و منازل شریعت و طریقت طی کرده و ذوق
اسرار حقیقت چشیده ناگزیر است زیرا که آداب خدمت پادشاهان جز مقربان پادشاه
ندانند و بر دقایق اسرار راه قرب حضرت عزت جز روندگان راه اطلاع نیابند
و هر که قرب سلاطین خواهد خود را از جرگهٔ اناس کالهم بهایم بدر آرد تا در حمایت یکی از مقربان
پادشاه نزد و بمراد نرسد همچنین هر که طلب رضا و محبت حضرت عزت کند تا دست نیاز در دامن

دولت راه بری از زندگان عالم وحدت نزد مقصود نیابد و ازین جهت سید انبیا فرمود
اتخذوا الایادی عند الفقراء فانّ لهم دولة یعنی دست همت طلب در دامن دولت درویشان
زنید بدرستیکه ایشان را دولتیست و لفظ آن بنکارت بجهت مبالغه است یعنی دولتی و چه دولتی
که آنرا نهایت نیست و سلطنتی که کوکب آن نهایت پذیر نیست و چون عنایت ازلی یار مقبولی گردد از
طالبان راه سعادت آن فرخنده بختیار را بصحبت پیری رساند که ظاهر او بآداب علوم شریعت
آراسته بود و نفس او بلجام ورع و تقوی پیراسته دیده عجب و ریا بر کنده و شاخ قبایح درونها کی کرده
حرص فکنده ظاهر او بر جادهٔ شریعت تادب یافته و باطن در دایرهٔ طریقت صفا و تهذیب
و سر او در عالم حقیقت به نسمات اسرار توحید مروح گشته تا هر لحظه تخم لطایف نصایح در مزرعهٔ
دل طالب میاندازد و هر روز آن تخم را آب و قابل آداب تسقیه میدهد تا برابطهٔ حسن رعایت
و قبول نصیحت دنا باشد عنایت حضرت صمدیت اعمال صالحه و افعال مرضیهٔ طالب ثمر ادراک نفعه
و نتیج مقامات سنیه گردد و ریاحین و ازهار واردات غیبی بوستان دل مرید طالب صادق
را بانوار روح و صفا و اسرار محبت و وفا منور و مصفا گرداند و نشان بی دولتی و ادبار و بدبختی مرید آنست
که سایق خذلان حضرت ایزدی ویرا بمدبری از ارادت زمان راه دین بند گرداند تا هر روز بتعلیمات شیخی
بند بر بند او میافزاید و بتسویلات باطله و مزخرفات فاسده راه حق بروی مسدود کرده اند و دام
بدعت و ضلالت عمری در راه او مینهد و تخم دنائت همت و خساست و تنگدلی در دل او میاندازد
و باطن او را به نجاست حرص و حسد ملوث میگرداند و لیس الخبر کالمعاینه نظر در حال پیران و مریدان
روزگار کن تا ببینی که چگونه شیاطین بدگان تلبیس و مکر نام سلاطین فقر بر خود بسته اند و از تقشفا

جامهٔ

جامهٔ اولیا پوشیده و مردودان برنگ مقبولان بر آمده و غولان راه دین خود را بصورت
ارباب یقین ظاهر کرده شعار ایشان زندقه و الحاد و دثار ایشان خدیعت و فساد و وجد و حال
ایشان رقص و بازی و آداب صحبت ایشان بدعت و بی نمازی و مجلس ایشان منافقه و خباثت و سرای
خلوت ایشان خانهٔ خباثت و بنگ مفاخرت ایشان به تحصیل حرام و گدائی و مباهات ایشان بوفا
و بیحیائی و جمعی از جهال عام کالانعام بغنوه و تلبیسات ایشان بنفوس ضالهٔ مضل فریفته شده و سرها
مزوّران مخذولان را معادن دواعی نفس و هوا ساخته و اباحت لغراض نفس و فقر
نام کرده و از حقایق اسرار احکام دین و اسلام بیگانه شده و در پی آن گمراهان در تیه
ضلالت گمراه گشته و حضرت صمدیت جل و علا در مجمع قیامت از حکام و قضات و رؤسای
اسلام از تقصیر و تساهل در دفع این فساد عظیم خواهد پرسید زیرا که استحکام قواعد اسلام
و ایمان و اقلاع بدع و ضلالت اهل زیغ و عدوان بر ذمت سلاطین و حکام ثابت است
و رعایت حمایت حدود شرع بر ایشان واجب اما چون درین روزگار زمام امور دین
و دنیا بکف ظالم مسلم گشته که از اسرار علوم دین هیچ بهره ندارند و همگی همت ایشان بلهو و طرب
و جلب منافع دنیویه مصروف شده و فسق و فجور را مذهب خود ساخته و ظلم و شر و رشوه را آیین
خود گردانیده اند و با صحبت فاسقان و فاجران انس گرفته و دنیای مکدر فانی را بهشت خود کرده
و بندهٔ نفس و اسیر هوا گشته و کمر شاگردی شیطان لعین را بر میان جان بسته و فرمان خدا و رسول
خدا را پس پشت انداخته و ارباب مناصب قضا و تدریس و فتوی و امامت جماعت منافقات دنیا
خلافی و مجادلات کلامی را علم نام کرده اند و مزخرفات و هذیانات فلسفی و ابوحنیفه را

وسیلهٔ شهرت و جاه ساخته و از حقایق علوم دین که آن نور قلب معرفت دقایق
کتاب و احادیث معصومین علیهم السلام است اعراض کرده لاجرم اغوای گمراهان مبتدعه
در جهان منتشر شد و اغراء بی دینان زنادقه در عالم قوت گرفت و انوار احکام
و حدود اسلام مصطفوی منطفی شد و میان مناهج طریقت مرتضوی علیه السلام روی در ادبار
نهاد و اهل الله و ارباب قلوب از ننگ این تردامنان مسلمان نام و دوختن این
درویش صورتان کافر کام از نظر خلق متواری گشتند و روی غربت در دیوار عزلت
آوردند و روزگار در ماتم این مصیبت بسر بردند والله المستعان وعلیه التکلان

رباعی آن دم که از و نور صفا آید کو ؛ و آنکس که از و رای خطا آید کو ؛ اسلام
شده فسوس این منشی دیو ؛ مردی که از و بوی وفا آید کو ؛ العزیز صفای احوال مسلمانی
از خباثت اوصاف نفسانی دور است و دعوی اسلام با فعال کریهه و اخلاق ردیه
غرور است تا آینهٔ دل از ادناس اوصاف حیوانی بشری پاک نگردد انوار اسلام و ایمان
با دل الفت نگیرد هر که اقوال و اعمال و افعال مقرون باخلاص نشد و از امراض
رذایل نفسانی خلاص نبود و هر که مطیع فرمان نفس دشمن بود هرگز روی نجات و فلاح
نبیند زیرا که نجات ثمرهٔ ایمان و فلاح نتیجهٔ اسلام است و حقیقت اسلام امتثال فرمان
حق بود و مخالفت نفس از جملهٔ اعظم و اصول فرمان در خبر است که اوحی الله تعالی
الی موسی یا موسی اذا اردت رضائی فخالف نفسک انی لم اخلق خلقا ینازعنی غیرها
پس فرمان دشمن نفس سر همه کفرها بود و موافقت او بزرگترین معصیتها و مخالفت او اصل همه

طاعتها

طاعتها در اخبار صحیحه آمده است از جناب مولی الموالی علیه الصلوة والسلام قال لما رجعنا من غزوة
الخیبر قال رسول الله مرحبا بقوم قد قضوا الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر قیل
یا رسول الله وما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس من جاهد لنفسه التی بین جنبیه این
دشمنی که میان دو پهلوی تست که همان خودی و انیت تست در هر لحظه با کمند شهوت و تیغ
غضب حمله بر حصار دین تو می آورد و اساس بنیاد اسلام ترا زیر و زبر میگرداند و حصن بجا
ویران میکند و راه آفات و هلاک ابدی بر تو میگشاید اگر دفع سطوت این دشمن خدا
میتوانی کرد و سر مراد این افعی ایمان خوار کوفته میتوانی داشت گوی سعادت بردی در صف
سابقان میدان دین راه یافتی و هر که از دولت این جهاد محروم است گو ماتم دین خود
بدار و دعوی مسلمانی بگذار و خباثت شرک را ایمان مخوان و نجاسات نفس و هوا را اسلام مدان
و نام پاک حضرت حق را بر زبان پلید مران که ناقد بصیر است و حاکم خبیر والله یعلم المفسد
من المصلح مثنوی مرد میباید تمام این راه را ؛ جان فشانی باید این درگاه را
کار آسان نیست با درگاه او ؛ خاک میباید شدن در راه او ؛ سالها بردند مردان انتظار ؛ تا یکی را
بار شد از صد هزار العزیز دنیا بازار تجارت طالبان حق است و سرمایه این تجارت عمر است
پس قدر منزل دنیا مخلصان دانند و قیمت جوهر عمر عارفان شناسند که بنور یقین دانسته اند
که هر که اینجا کسب سعادت نکرد آنجا محروم است و هر طالب که اینجا خلعت کمال نپوشید آنجا معدوم است
و هر که اینجا دیده دل بکحل عرفان روشن نکرد آنجا کور است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی و اضل سبیلا خلق گمان برده اند که سر دو راه قیامت خواهد بود این غلط است

که از قصور نظر افتاده است بلکه مسافران عالم ابد چون از عرصهٔ مملکت الهی قدم در منزل
دنیا نهند حاجبان قضا و قدر تا بحد بلوغ آن واردان را بحکم عنایت معاف دارند
و بوقت صبح بلوغ ببر دو راه رسند و در حالت ورود اجل بمنزل آخرت نزول کنند و در
مجمع قیامت سر بضاعت اعمال بگشایند ولی چون راه سعادت مشکل تر است بنقابات
محن و سختیهای آن راه نیز که حفت الجنة بالمکاره از این جهت راغبان این درگاه
نادرند و سالکان این راه کمتر و چون نزهت راه شقاوت نماینده تر است بغوایل
شهوات آن فریبنده تر که حفت النار بالشهوات اکثر خلق راه شقاوت پیش گرفته اند
و خبر ندارند تا چون بوعده گاه قیامت رسند قبایح اعمال و فضایح احوال خود مشاهده
کنند و بهلاکت خویش متیقن گردند خونابهٔ حسرت از دیدها باریدن گیرند و فریاد
بفایح بردارند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا
موقنون گویند خداوندا دیدیم و یقین کردیم که چه میباید کرد اکنون ما را بدنیا
بازگردان تا بعد از این عمل صالح کنیم خطاب جباری از حضرت قهاری در رسد که
اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر فذوقوا فما
للظالمین من نصیر یعنی شما را در دنیا سرمایهٔ عمر عزیز ندادم و انبیاء و اولیاء را بشما
نفرستادم تا راه سعادت ابدی را بشما نمایند و از گرفتاری عذاب سرمدی شما را
بترسانند آن همه شنیدید و فراموش کردید و خدمت نفس و هوا را کمر بستید و ما کونات
نفسانی و مزخرفات دنیای فانی را قبلهٔ دل ساختید و فرمان حضرت خداوند

و نصیحت انبیا را پس پشت انداختید و در مزرعهٔ دنیا همه تخم شقاوت ابدی کاشتید اکنون
آنچه کاشتید بدروید و ثمرهٔ آن عملهای خبیث که میکردید الوان عذاب بچشید و هیچ فریادرس
و شفیعی امید مدارید ذهب محل الاعمال و بقی ثقال الاثقال و طلب المحال بعد الفوت
والمحال شعر ای بدنیا بی سر و پا آمده ؛ باد در کف خاک پیما آمده ؛ گر همه عالم نهندت بر
دست ؛ میخواهی رفت جز بادی بدست ؛ نامرادی و مرادی این جهان ؛ تا بجنبی بگذرد در زمان
چون جهان میگذرد بگذر تو نیز ؛ ترک او گیر و بدو منگر تو نیز ؛ زانکه هر چیزی که آن پاینده نیست
هر که دل بندد درو دل زنده نیست ؛ العزیز همت چیز را علامتست و علامت صدق طلب نقد
معرفت قیمت خود است و قیمت هر کس بقدر همت اوست و خلق درین سخن متفاد شدند همت را
رنگ و بوی بود و همت کودکان خورد و خوی همت غافلان دنیا گفتگوی همت راغبان آخرت
جستجوی و همت طالبان راه رفت و روی و همت سالکان شست و شوی رغبت آن
که آخرت بترک دنیا جوید و طالب آنکه هر دو را طلاق گوید و سالک آنکه در راه قرب از
رؤیت مالوفات بقدم اعراض پوید و عارف آنکه نقش هستی اغیار از لوح وجود دل
شوید بدایت همت طالب آن است که بهر چه در قید ذل کن بود التفات ننماید و نقاب
غیرت از طلعت شهود جز در مقابل جمال محبوب نگشاید و فتوح این دولت و فتح
در هر که طالب خط تیر را بحروف مراد است درکشد رباعی تا بادیه درد بپایان نبری ؛ از هیچ
طرف راه بدرمان نبری ؛ تا بر سر نام و ننگ دو گامی نزنی ؛ بوئی ز نسیم وصل جانان نبری
العزیز هر که این سعادت روی نمود ابواب مواهب غیبی بروی وی گشود و از بیم و امید

اقبال و ادبار دنیا و آخرت آلوده اگر کسی را این سعادت دست ندهد باری از زمرهٔ کاملان ایمان بحقیقت این معنی باید که خود را محروم نگرداند و محقق داند که حضرت صمدیت را

عزّ شانه در روی زمین بندگانند که قواعد خطهٔ دین با قدام صدق ایشان صدق ایشان معمور و سرّ آدم و آدمیت بجمال احوال ایشان مسرور است سلاطین عرصهٔ ولایت و اساطین بارگاه عنایت اند که همای همت ایشان جز بر قلهٔ قاف قرب نه نشیند و عنقای

دولت ایشان جز سدرهٔ کبریا قرار نگیرد شاهبازان عالم وحدتند که اگر همت ایشان مس یکبارگی مردودان بادیهٔ جهالت را زر پر صفوت سازد پاکبازان جناب حضرت اند که انفاس همایون ایشان مخذولان تیهٔ جفا را به بساط قبول و وفا آرد شوامخ جبال

طاقت قدوم این رجال ندارد بلکه سطوت یدهمت مردان دین تخت عرش را از اهتزاز آرد چنانچه حضرت رسالت فرمود که اهتزّ العرش بموت سعد بن معاذ تو چون از درون

بارگاه صدمت خرقه پوشان جایگاه قدم نه ما جیدناک اجتهاد همّه ما عرفناک از عقاید همهٔ جنبات در حضرت خدائی زده هرچه جز اوست پشت پای رد زده العزیز خواص نوع

انسان دو طایفه اند طالبان کمال عقبی و عاشقان جمال مولا دست قوت طالبان چنان تیغ قهر بر سر کفار زند و ید همت عاشقان جناب رحمن بر فرق نفس مکار آن کفار قصد جان کنند این مکار قصد ایمان کند مقتول کفار شهید سعید سعادت است و مخذول

این مکار طریدهٔ ضلالت و شقاوت و شیخیت که همه زخم بر فرق راند کافری که همه بر شفیق دوانده هرکه در دوستی او بیشتر کوشید زهر هلاهل او بیشتر چشید و هرکه بغزو او

ابروی دین خود برنخت پس شرط راه طالب صادق آنست که فریب نفس غدار نخورد و تلبیس ابلیس مغرور نشود و چراغ بصیرت بدست عزیمت گیرد و در خانهٔ وجود خود نگه کند و از سر انصاف در حال خود بنا تأمل کند اگر طاعت حق را فوز خود گردانیده است و ذوق لذت مناجات در اوقات طاعات بکام

جان رسانیده و از خطوط نفسانی تبرا کرده و جوارح و اعضا را از ناشایست و نابایست بازداشته و از مهالک امراض کبر و عجب و بخل و حرص و حسد خلاص یافته و جان خود را هدف آفات و سهام سخط ساخته و در مقابله و از مخالطت اهل زمان نفرت گرفته و ذکر دوست را مونس خود کرده این دولت را غنیمت شمرد

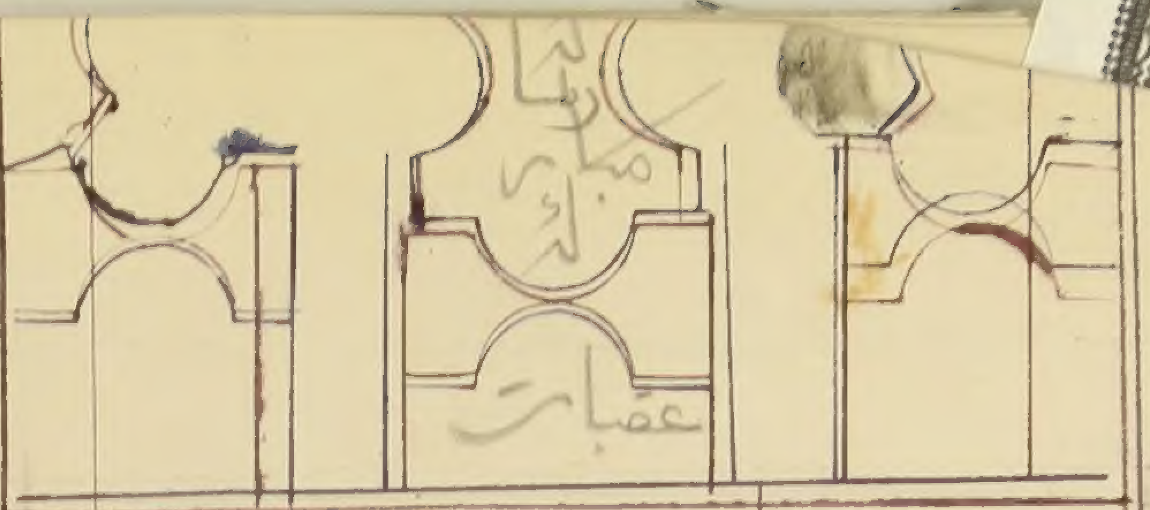
و بشکر این نعمت قیام نماید و درازدیاد این سعادت کوشد و اگر نعوذ بالله فرمان نفس اماره را گردن نهاده است و غول هوا را معبر خود ساخته است و شاگرد خسرو شیطان گشته و با لذات جسمانی و شهوات نفسانی انس گرفته و زخارف دنیا را ما لوف خود گردانیده و بزندگانی فانی دنیا مغرور گشته ماتم این مصیبت

بدارد و دیدهٔ غفلت از کوش هوش بر دارد و بمعالجهٔ این مرض هایل مشغول شود و با این همه بسبب کثرت اصرار از درگاه کرم نومید نشود که دست عنایت بعلت آلایش بسیار آلوده روزگاران را بآب عفو شسته و بدرقهٔ کرم به نهایت او بسی مغروقان دریای هلاک را از غرقاب رهانیده بساحل

نجات باید که بهر حال که باشد جان میکند و در تیره روزگاری میان دریای بیم و امید دست و پای میزند لعل الله یحدث بعد ذلک امرا از تعالی فضای صدور طالبان طالب جناب حضرت را با نوار روح و صفا منور دارد و ریاض قلوب سالکان مسالک بارگاه صمدیت را

بازهار اسرار تجلیات الطاف ربانی مزین گرداند بمحمد و آله الله قریب مجیب والسلام تمّت من تتبع الهدی

رسالهٔ عقبات

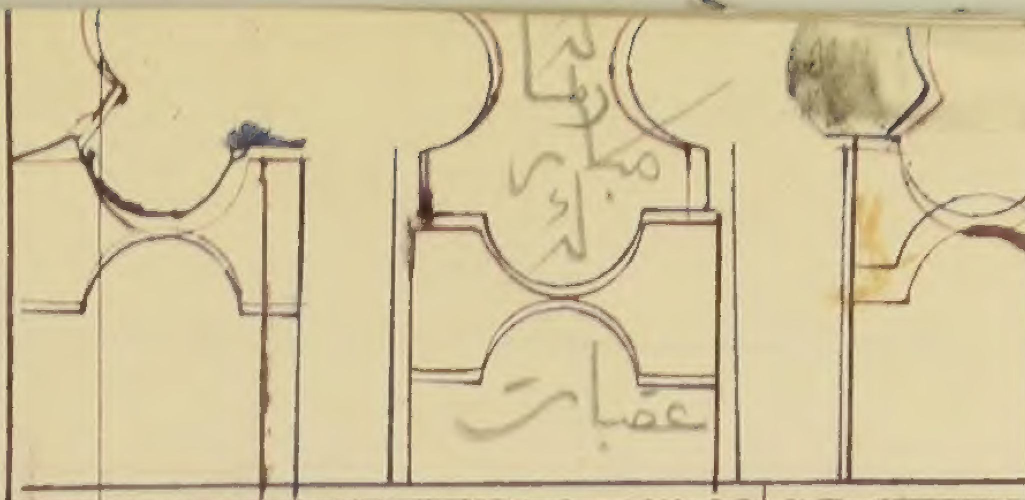


بسم الله الرحمن الرحیم

تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانه تقدیر اقبال و ادبار بر لوح استعداد قاصدان راه سعادت
و شقاوت میگارند حاجبان مشیت و موکلان رشد و غی بر حال سعدا و اشقیا میگمارند میان
نفحات الطاف ربانی نثار روزگار سالکان مسالک طریقت هادی حال تا بهیان بیداد طبیعت باد
ای عزیز چون وقت نماز در آید نمازی از سر اسم بگذاری و چون رمضان آید روزه داری هر روز
ما تیسر من القرآن برخوانی اما ندیده ام که از حقایق و اسرار قرآن و آیات چه خبر داری زیرا که
هر دل ملوث جنابت آثام مدرس گشت لوامع انوار حقایق کلام ازلی بروی تجلی نکند که لا یمسه
الا المطهرون ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب تا آینه دل بدست نیاری از زنگ اسرار
قرآن محجوب و خبر نداری ای عزیز از حق دیده خواه تا بدان دیده مشاهده جمال طلعت عروس قرآن
کنی که از صم بکم عمی هیچ نیاید و از تقلید آبا جاهل و استادان فاجر جز غفلت و حرمان بکار نیاید
بدانکه اهم امور که وسیله بنده است بحق و سرور روح همه عبادت است ایمان است که بی نور ایمان
هیچ عبادت مفید نبود ای عزیز انا مومن حقا میگوئی اما این حق را حقیقتی باید و حقیقت ایمان
بقال و قیل راست نیاید که نور آیت حضرت علوی است و این سخن را حارثه صفتی میباید که بر بساط
وادی مقدس شهود خلع نعلین قید دنیی و عقبی کرده بود و حجر و ذهب را مساوی داشته بود و نظر همت
از غیر حق برداشته و مکاشف اسرار عالم قدس گشته و کانی انظر الی عرش ربی بارزا و
و الی اهل الجنة یتزاورون و الی اهل النار یتعاوون فیها لاجرم رسول صلعم
بر وفق این حال بشارتش دهد که اصبت فالزم و این اشارت وقتی فهم کنی که بدانی دشمن و

دوست است

دوست است و دوست دشمن دشمن و ان الله لم یخلق خلقا ابغض الیه من الدنیا
و آن مرتبه شقاوت کبری جهت رغبت بدنیا رسید و چون دانستی که دنیا دشمن حق است بدانکه
حریص و بخیل عاشق دنیاست و حرص و بخل حبال مودت و مشعل نار محبت دنیاست و حریص و بخیل دشمن
حق است چنانچه در حدیث آمده است که ان الله تعالی یبغض البخیل فی حیوته و السخی بعد مماته
فی نار ده و نور ایمان که بدایت صبح دولت محبان است با ظلمت دشمنی حق در یک محل در شخص قرار
نگیرد ای عزیز حقیقت ایمان آفتاب عالم جبروت است که از مشرق هویت غیب طلوع میکند در
مدارج مراتب عقول و نفوس گذر میسازد و بمغرب جان سوختگان بیابان محبت غروب میکند
نور عرایس ابکار ملکوت است که از جناب بارگاه ربوبیت نثار سالکان مفاضات ربانی میکرد
سرایه اسرار حال طالبان است که سیاحان عالم قدس باشارت اولئک کتب فی قلوبهم الایمان
باقلام الهام بر الواح افهام عرفان قاصدان منازل ارادت میگارند گوهر دریای دل
عارفان است که بواسطه امواج علوم از قعر بحر صدر بعبور اعمال صالحه بسواحل جوارح اعضا بظهور
میاید نور جبین عاشقان است که بواسطه شهود تعاقب تجلیات انوار جمال و جلال در آینه دل
سوختگان بیدار مودت منعکس میگردد ثمره حقایق اغصان شجره توحید است که در حدایق ریاض حالات
صدور مخصوصان بتسقیه استقامت ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات ثابت میگردد و این معانی
طراز حال سیمرغان قاف قربت است که جاسوس فهم و وهم را میل نایافت در دیده کشند و عقل مدرک را
بمقراض تنزیه زبان فضول ببرند و نفس رعنا را در بازار عزت توحید بر سر چهار سوی و نهی النفس عن
الهوی سر مراد بر دار زنند و لشکر هوا و شهوت را بصولت خشم بشکنند و دار المملکت محبوب را که



بسم الله الرحمن الرحیم

شان کارگاه قضا از مخزن تقدیر اقبال و ادبار بر لوح استعداد قاصدان راه سعادت
وت میکارند و حاجبان بهشت و موکلان رشد دغی بر حال سعدا و اشقیا میکارند میان
الطاف ربانی نثار روزگار سالکان مسالک طریقت و هادی حال تایهان بیدای طبیعت باد
ای عزیز چون وقت نماز درآید نماز از سر اسم بگذاری و چون رمضان آید روزه داری و هر روز
ما تیسر من القرآن برخوانی اما نمیدانم که از حقایق و اسرار قرآن و آیات چه خبر داری زیرا که
هر دل بلوث جنابت آثام مدنس گشت لوامع انوار حقایق کلام ازلی بروی تجلی نکند که لا یمسه
الا المطهرون ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب تا آینهٔ دل بدست بیداری از زنگ اسرار
قرآن محجوب و خبر نداری ای عزیز از حق دیده خواه تا بدان دیده مشاهدهٔ جمال طلعت عروس قرآن
کنی که از صم بکم عمی هیچ نیاید و از تقلید آبا جاهل و استادان فاجر جز غفلت و حرمان نتیجه ندهد
بدانکه اهم امور که وسیلهٔ بنده است بحق و سر و روح همه عبادت است ایمان است که بی نور ایمان
هیچ عبادت مفید نبود ای عزیز انا مومن حقا میگوئی اما این حق را حقیقتی باید و حقیقت ایمان
بقال و قیل راست نیاید که نور ایست حضرت علوی و این سخن را عارفی صفی میباید که بر بساط
وادی مقدس شهود خلع نعلین قید دنیی و عقبی کرده بود و حجر ذهب را مساوی داشته بود و نظر همت
از غیر حق برداشته و مکاشف اسرار عالم قدس گشته و کانی انظر الی عرش ربی بارزا
و الی اهل الجنة یتزاورون و الی اهل النار یتعاوون فیها لاجرم رسول صلعم
بر وفق این حال بشارتش دهد که اصبت فالزم و این اشارت وقتی فهم کنی که بدانی دنیا دشمن

دوس است

دوست است و دوست دشمن دشمن وان الله لم یخلق خلقا ابغض الیه من الدنیا که
بآن مرتبه شقاوت گری بجهت رغبت بدنیا رسید و چون دانستی که دنیا دشمن حق است بدانکه
حریص و بخیل عاشق دنیا است و حرص و بخل حبال مودت و شعل نار محبت دنیا است و حرص و بخل دشمن
حق است چنانچه در حدیث آمده است که ان الله تعالی یبغض البخیل فی حیوته و السخی بعد مماته
فی ماده و نور ایمان که بدایت صبح دولت محبان است با ظلمت دشمنی حق در یک محل و یک شخص قرار
نگیرد ای عزیز حقیقت ایمان آفتاب عالم جبروت است که از مشرق هویت غیب طلوع میکند و بر
مدارج مراتب عقول و نفوس گذر میسازد و بمغرب جان سوختگان بیابان محبت غروب میکند
زیور عرایس ابکار ملکوت است که از جناب بارگاه ربوبیت نثار سالکان مقامات ربانی میکند
پیرایهٔ اسرار حال طالبان است که سیاحان عالم قدس بآشارت اولئک کتب فی قلوبهم الایمان
با قلام الهام بر الواح افهام عرفان قاصدان منازل ارادت میکارند گوهر دریای دل
عارفان است که بواسطهٔ امواج علوم از قعر بحر صدر بعبور اعمال صالحه بسواحل جوارح اظهار ظهور
مییابد نور جبین عاشقان است که بواسطهٔ شهود و تعاقب تجلیات انوار جمال و جلال در آینهٔ دل
سوختگان بیدار مودت منعکس میگردد ثمرهٔ حقایق اغصان شجرهٔ توحید است که در حدایق ریاض جانهای
صدور مخصوصان بسقیهٔ استنشاقات ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات ثابت میگردد و این معانی
طراز حال سیمرغان قاف قربت است که جاسوس فهم و وهم را میل بافت در دیده کشند و فعل مدرک را
بمقراض تنزیه زبان فضول ببرند و نقش رغبار از بازار غربت توحید بر سر جبار روی و نهی النفس عن
الهوی سر مراد بر دارند و لشکر هوا و شهوت را بصولت غیرت بشکنند و دار الملک محبوب را که